

تذکره مبتکران

بخامه آقای سید علی اکبر برقی قمی

از این بیان دانسته گردید که کتاب العن از خلیل بن احمد است و لیث بن مظفر همان املائی خلیل را مینوشته است و گفتار بعضی که آنرا از خلیل ندانند چنانکه گذشت بدون مدرک است.

مؤلف کتاب الشیعة وفنون الاسلام گوید نخستین کسی که فن لغت را ناظر صائب تأسیس کرد و به چکس بر او پیشی نگرفت حبر علامه و حجت ادب و ترجمان لسان عرب ابوالصفا خلیل بن احمد ازدی یحمدی فرامیدی است و میان اهل علم و ادب خلائی در آن نیست تا آنجا که گوید اختلاف در اینست که کتاب العین که در دست مضاف آن است تا آنجا که گوید من عبارات ارباب اقوال و ادله ایشان را در اصل (مقصود از اصل کتاب تأسیس الشیعة الکرام لفنون الاسلام است) بیاوردم و میان آنها داورى نمودم و حق را ناجائی که مزیدی بر آن نباشد تحقیق کردم و نسخه کتاب العین باخط خوب در نزد من موجود است.

نگارنده گوید ابو عبیده نخستین کسی است که در غریب حدیث کتاب تألیف کرد و شاید همین کار منشاء اشتباه مؤلف زبدة الصحائف باشد.

ابن اثیر در دیباچه کتاب نهاية اللغة گوید ابو عبیده معمر بن مثنی نیمی نخستین کسی است که در فن غریب حدیث چیزی چند گرد آورد و آنرا در کتاب مختصری جمع نمود و چند ورق شمرده بود تا آنجا که گوید از آن پس ابوالحسن نصر بن شمیل مازنی کتابی در غریب حدیث بزرگتر از کتاب ابو عبیده تألیف کرد و از آن پس عبدالملک بن قریب معروف به اصمعی که در عصر ابو عبیده میزیست کتابی بهتر از او تصنیف کرد و همچنین محمد بن مستنیر معروف به قطرب و غیر او از پیشوایان لغت و فقه احادیثی گرد آوردند - انتهى

باری ترجمت خلیل بن احمد را در جائیکه از مبتکر عروض سخن گوئیم بیاوریم و بیاید دانست که از آن پس اوضاع لغوی عرب در کتاب خزانه گردید و دانشمندان بتکمیل آن پرداختند از جمله **ابو بکر بن درید ازدی** متوفی ۳۱۱ کتاب الجهمه در لغت پرداخت درش جزء و از آن پس جوهری اسمعیل بن حماد فارابی متوفی ۳۹۳ مؤلف کتاب صحاح اللغة که آنرا بترتیب حروف تهجی پرداخت و خود در دیباچه آن کتاب گوید

براین ترتیب هیچکس برمن پیش نگرفت و آنرا بریست و هشت باب مرتب کردم و هر باب را در بیست و هشت فصل برابر عدد حروف تهجی و ترتیب آنها و مأخذری مشافهت اعراب عاریه در یادیه بود و روایاتی که در دوره تحصیل خود در عراق بدست آورده بود و از آن پس که کتاب خود را پایان رسانید آنرا پیش عربان برد و گفت **خذوا لغتکم من رجل اعجمی** یعنی لغت خود را از مردی عجمی فراگیرید و از جمله **احمد بن فارس بن زکریا** متوفی ۳۹۵ کتاب الجمل و کتاب فقه اللغة معروف بصاحبی را پرداخت و از آن روی آنرا صاحبی نام داد که برای کافی الکلمات صاحب بن عباد تألیف کرد و از جمله **صاحب بن عباد** وزیر فخرالدوله متوفی ۳۸۵ کتاب المحیط در علم لغت درده مجلد پرداخت و نیز کتاب جوهره الجوهرة را تألیف کرد و از آن پس **محمد بن یعقوب** فیروزآبادی متوفی ۷۰۹ کتاب بزرگی در لغت تألیف کرد بنام (اللامع المعلم - العجاب - الجامع بین المحکم والعیاب) در شصت مجلد و آنگاه آنرا تلخیص کرد و قاموس اللغة نام نهاد و میان ادیبان در تفضیل صحاح جوهری بر قاموس فیروزآبادی و یا عکس آن سخن در گروت و شیخ عبدالغنی نابلسی با دو شعر ادیبانه بدو آوری برخاست و صحاح را بر قاموس فضیلت داد و آن دو شعر اینست .

من قال قد بطلت صحاح الجوهری لمانی القاموس فهو المفتری

قلت اسمه القاموس وهو البحران (۱) یفخر فمعظم فخره بالجوهر

و از آن پس لغویین فراوان کتاب پرداختند که شرح دادن آنها سخن را طولانی گرداند و نباید دانست که در لغت عرب گذشته از وسعت لغات در ترتیب هر لفظی در معنی بخصوص کتابها پرداخته اند از جمله ابو منصور نمالی که کتاب فقه اللغة در آن باره پرداخت و کتابی بسیار سودمند است و اینکار پیش از نمالی آغاز گردید و از سخنان ابو عبیده معمر بن مثنی است که گفته است کاس نگویند مگر در آن شراب باشد و گرنه قدح گویند و مانند نگویند مگر بر آن طعام باشد و گرنه خوان گویند و کوزه نگویند مگر در آن دسته باشد و گرنه کوب گویند و قلم نگویند مگر تراشیده باشد و گرنه قصب گویند و فرو نگویند مگر بر آن پشم باشد و گرنه جلد گویند و اریکه نگویند مگر بر آن حجله باشد و گرنه سریر گویند و خدر نگویند مگر در پشت آن زن باشد و گرنه ستر گویند و

(۱) یعنی آنکس که گفت وقتی قاموس بیامد صحاح جوهری ناچیز گردید دروغ گفت من گفتم نام آن قاموس است و قاموس بمعنی دریاست و دریا اگر بیابد فخر بزرگش بگوهر باشد

ورضاب نگویند مگر در دهان باشد و گرنه بصاق گویند و عویل نگویند مگر با آواز باشد و گرنه بکس گویند و رکیه نگویند مگر در آن آب باشد و گرنه بشر گویند و کمی نگویند مگر زیر سلاح باشد و گرنه بطل گویند و آبق نگویند مگر بده باشد و گرنه هارب گویند.

مبتکر علم عروض

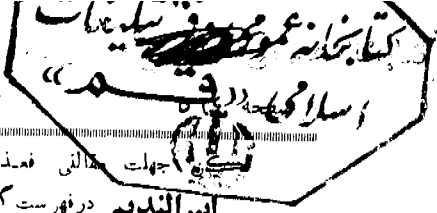
نخستین کسیکه آنرا ابداع و ابتکار کرد ابو عبدالرحمن **خلیل بن احمد** عمرو. این تعمیم فراهیدی بود **ابن خلکان** گویند خلیل بن احمد در مکه از خدا بحواست که او را علمی روزی فرماید که کسی را بر او تقدم نباشد و از او فرا گیرند و چون از مکه باز گردید علم عروض بر او گشوده گشت. **ابن ندیم** در فهرست گویند خلیل اولین کسی است که عروض را استخراج کرد و اشعار عرب را بدان حصار بندی کرد و **حمزة بن الحسن** اصفهانی در کتاب التنبیه گویند دولت اسلام مبتکر تر از خلیل بن احمد نسبت به علوم که ریشه های آن نزد دانشمندان عرب نبود بیرون نداد و برهانی واضحتر از همان علم عروض نیست که آنرا ابداع نمود بدون آنکه آنرا از سبکی فرا گرفته باشد و یا صورت و مثالی از آن در پیش روی داشته باشد و ابو بکر زبیدی در دیباجه کتاب استدرک الفاط گویند خلیل بن احمد بگانه عصر و بهتر دهر و صراف امت و استاد اهل فطانت بود و کسیست که نظیر وی دیده نشده و عدیل او دانسته نگردیده است تا آنجا که گویند بروش اختراع و ابداع کتاب الفرش و المثال را در عروض تألیف کرد.

نیز **حمزة بن الحسن** اصفهانی گویند و این علم را اختراع کرد از گذری که بر بازار مسگران نمود و آواز کوفتن بر طشت مسین را شنید صدائی که تفسیر هیچ چیز نتواند کرد جز جوهر صدای خود را و اگر خلیل در روزگار پیشین میبود و آثارش دور مینمود در صفتی که ابداع کرد پاره از امم بشک اندر میشدند بحکم اینکه علمی پدید آورد که از آغاز آفرینش هیچکس آنرا پدید نکرده بود. **یونسی** گویند خلیل مسائل نحو را استنباط کرد و علم عروض را ابتکار نمود و قالب الجانرا بر بخت و هیچکس باوی انباش نبود.

ابن خلکان گویند خلیل را فرزندی جلف بود روزی بر پدر درآمد در حالیکه خلیل بیت شعری را با اوزان عروض تقطیع مینمود از خانه بیرون رفت و مردم را گفت پدرم دیوانه شده است مردم بر خلیل درآمدند و او را از سخن پدرش خبر دادند خلیل روی بفرزند کرد و گفت :

ارکنت اجهل ما تقول عدلتکما

لو کنت تعلم ما اقول عدزنتی



جهت هائی فعدلتی (۱) و علمت انک جاهل فعدرتکا
ابن الندیم در فهرست گوید نخستین کسیکه در اسلام احمد نام گرفت پدر خلیل بود و در روضات الجنات از آن پس که سخن را نقل کرده گوید میردگفت کنجکاوان هر اندازه کنجکاوی کردند کسی را پس از پیغمبر ص پیام احمد نیافتند .
 خلیل گذشته از مقام دانش در سلك زاهدان منظم است ابن الندیم گوید (وكان من الزهاد في الدنيا المتقطعين الى العلم) یعنی خلیل در دنیا از زهد پیشگان بود و از هر چه بجز دانش منقطع بود .

فخر بن شمیم که از شاگردان او بود گوید پس از صحابه هیچکس در عرب پاکیزه نهادتر از او نبود یکسال حج میکرد و یکسال بجنک با مشرکان میرفت .

قاضی نورالله در مجالس المؤمنین گوید در کتاب طبقات از سیرا فی نقل نموده که خلیل در استخراج عروض با علم غایت رسیده و آنرا مخصوص باوزان شعر عرب گردانیده و در اوائل حال بتألیف کتاب عین که ضبط لغت بآن منظم میشد اشتغال مینمود و از زهد دنیا بود و بغیر ملازمت علوم چیزی دیگر التفات نمیفرمود و از او منقولست که میگفته اگر در اهل علم ولی نخواهد بود پس خدای تعالی را در روی زمین ولی نخواهد بود و از مآثر انقطاع او از دنیا آنست که سلیمان بن علی بن حبيب بن مهلب بن ابی صفره ازدی که والی اهواز بود کتابی از آنجا باو نوشت و التماس نمود که جهت تادیب اولاد او باهواز توجه نماید خلیل چون کتابت را مطالعه نمود نان خشکی بیرون آورد و برسول سلیمان نمود و گفت نزد من غیر این نان نیست و مادامیکه آن هست سلیمان حاجت ندارم رسول گفت پس من از جانب تو بسلیمان چه جواب گویم خلیل در نظم این آیات شروع نمود .

البلغ سلیمان انی عنک فی سعة
 و فی غنی غیرانی لست ذامال
 منحا بتفسی انی لا اری احدا
 یبوت هزلا ولا یبقی علی حال
 الرزق عن قدر لا الضعف ینقصه
 و لا یزیدک فیہ حول محتال

(۱) یعنی اگر بدانی که من چه میگویم عذر پذیر من باشی یا اگر من ندانم تو چه میگوئی تو را بگویم لیکن تو گفتار مرا ندانی و مرا نگووش کنی و من دانسته ام که تو نادانی و ترا معذور دارم .

والفقر في النفس لافي المال تعرفه (۱) ومثل ذلك الغنى في النفس لا المال
ابن خلکان گوید که چون آن قطعه بسلیمان رسید. راتبه که سابقاً باو میداد
 قطع نمود و خلیل در اینباب فرمود.

ان الذي شق فمي ضامن
 حرمتي مالا قليلا فما (۲) زادك في ما لك حرمانى
 و چون بسلیمان این قطعه رسید از کرده خود پشیمان گردید و در آن باب
 معذرت نامه بخلیل نوشت و راتبه او بطریق سابق مقرر داشت و خلیل در آن باب
 گفت :

و زلة يكثر الشيطان ان ذكرت
 لا تعجبن لخير زل عن يده (۳) فالكوكب النجس يسقى الارض احيانا
ابن خلکان گوید (وكان الخليل رجلا صالحا عاقلا حليما وقورا) یعنی خلیل
 مردی شایسته کار و خردمند و بردبار و باوقار بود.

باری خلیل را ارباب تراجم بزهد و صلاح و ستودگی صفات ذکر کرده اند و
 در آغاز از جهت معاش در وسعت نبوده بلکه در سختی روزگار میگذرانیده است
فضرین شمیل که از شاکردان خلیل بود گوید خلیل در بصره خانه ازی داشت و قدرت
 بردو فلس (پول سیاه) نداشت و شاکردان او بملمی که از او فرامیگرفتند کسب اموال
 مینمودند و شنیدیم او را روزی که میگفت من در خانه ام را میفدم که اندوهم از آن

(۱) یعنی بسلیمان این خبر برسان که من از تو بی نیازم جز اینکه مال ندارم
 بر من آسانست همین قدر که نمی بینم هیچکس را که بشوخی بمبرد و بیک حال نیاید
 روزی مقدر باشد چندانکه نه نانوائی آورا بکاهد و نه گردش خیلنگر آنرا فزون
 گرداند و ما شناخته ایم که نیازمندی در نفس باشد نه در مال همچنانکه بی نیازی
 در نفس بود نه در مال .

(۲) آنکس که دهانم را بشکافت تا مرا بمیراند ضامن روزی منست تو مرا از مال
 محروم کردی و محرومی من بر مال تو نیفزود .

(۳) لغزشی که شیطان از آن بسیار تعجب میکند هرگاه بیاد آورد همان لغزش سلیمان
 است شگفتی مدار از لغزش دستش چه سقاره نجس گاه باشد که زمین را سیراب
 کرداند .

بیرون نرود و ابو عبیده گوید همیشه بر خلیل تنگ کردید و بزم خراسان از بصره بیرون رفت و سه هزار کس از مردم بصره که از محدثان و اخباریان و نجویان و لغویان بودند بمشایعت او بیرون رفتند تا وقتی بمرید (مرید بر وزن شیر حصار است در صره) رسید گفت ای مردم بصره فراق شما بر من دشوار باشد سوگت با خدای که اگر در هر روز يك كيل با فلامیافتم از شما جدا نمیشدم ابو عبیده گفت در میان آن سه هزار مرد يك کس نبود که آنرا تهدد کند نا آنگاه که خلیل بخراسان رفت و مالها بدست آورد .

سفیان بن عینیبه گوید (من ارادان بنظر الی رجل خلق من الذهب والذهب فلینظر الی الخلیل) یعنی آنکس که میخواهد بمردی نظر افکند که از زر و مشک آفریده شده است بر خلیل نظر اندازد و خلیل استاد سیبویه بود و هر جا سیبویه گوید پرسیدم از او و یا بگوید گفت و گورینده را نام نبرد مقصود او خلیل باشد .

خلیل در هوش و فطانت آبتی بود و از نمونه های هوش آست که در نزد یکی از مردم عصر خلیل دارویی بود که برای دفع تاریکی چشم نافع بود و مردم از آن منتفع میگشتند و آن مرد بمرد و مردم را بآن دارو حاجت افتاد خلیل پرسید آیا نسخه آنرا میشناسید گفتند نه پرسید آیا ظرفی را که در آن دارو بساخت موجود است گفتند آری گفت آنرا نزد من آرید و چون آنرا نزد او بردند آنرا برداشت و بیوئید و بقوت شامه هریک از اجزای دارو را بشناخت تا پانزده جزو از آنرا بدانت آنگاه از مقدار آن سؤال نمود و آن دارو را بساخت و بمرم داد و از آن نفع یافتند و بعد از آن نسخه دارو در کتب آن مرد یافت کردید و دیدند از شانزده جزو مرکبست و خلیل پانزده جزو آنرا بدانت و یکجزو آنرا ندانت .

نیز **خلیل** اول کسی است که حروف معجم را در یک شعر برشته کشیده و شعر اینست :

صف خلق جود کمثل الشمس اذ بزغت یحظى الضجیع بها نحلا بقطار

ابن خلکان گوید خلیل و عبدالله بن مقفع شبی تا بامداد بگفتگو پرداختند و بامدادان از یکدیگر جدا گشتند کسی از خلیل پرسید ابن مقفع را چگونه مردی یافتی گفت او را مردی یافتم که علمش از عقلش بیش بود و از ابن مقفع پرسید خلیل را چگونه یافتی گفت خلیل را مردی یافتم که عقلش از علمش فزونی بود .

راغب اصفهانی در محاضرات گوید یونس بن حبیب نحوی نزد خلیل میرفت

و علم عروض را از او فرا میگرفت لکن این کار براو دشوار میآمد روزی خلیل او را گفت که این شعر از کدامین بحر باشد .

اذا لم نستطع شيئا فعدنا (۱) و جاوزه الی ما نستطيع
یونس مطلب را بقرائت دریافت و تعلم عروض را ترك گفت و نیز راغب گوید بعضی از یونانیان بلفظ یونان نامه نزد خلیل فرستادند و خلیل یکماه در آن نامه اندیشه را بکار برد تا مضمون نامه را بدانت کسی از او پرسید چگونه آنرا توانستی خواندن گفت چون دانستم که ناگزیر نامه را بنام خدا بگشایند همانرا گرفتم و حروف آنرا اصل گرفتم و بر آن قیاس نامه را بخواندم .

ابن خلکان گوید خلیل مرفقی بعلم ابقاع و نغم (موسیقی) داشت و همان علم ویرا باختراع فن عروض راهبری کرد چه میان آن دو فن درمآخذ نزدیکی باشد . نوادر خلیل بسیار است از جمله گویند مردی با فرزندش بر خلیل در آمدند آن مرد گفت من از راه دوری آمده ام تا بفروزم من چیزی از علم نجوم و نحو و طب و احکام فقه بیاموزی و این سخن را می گفت در حالی که حمارش بر درخانه بود خلیل گفت بدان ستاره نریا در وسط آسمان است و فاعل مرفوع است و هلیله کابلی دفع صفر کند و هرگاه کسی بعیرد و دو پسر بر جای نهد هر دو بطور تساوی ارث او را قسمت کنند آن مرد بفروزش گفت برخیز برویم .

در مجمع البیان از نضرب شمل دربارہ ستودگی خلیل چنین حکایت کند که کسی از خلیل از معنی این آیه (رب ارجعون) پرسید خلیل لغتی در اندیشه فرو رفت آنگاه گفت از چیزی پرسیدی که من آنرا نیکو نمیدانم و معنی آنرا نمیشناسم حاضران آنسخن را تحسین کردند .

ابن خلکان گوید یزیدی حکایت کرد که روزی بر خلیل بن احمد درآمد و او را دیدم بر روی او ریائی نشسته است و نخواسقم چارا براو تنگ گردانم گفت ای ابو محمد (کنیت یزیدی است) سوراخ سوزن بر دو دستی که صادقانه دوستی کنند تنگ نباشد و دنیا با همه فراخاکی بر دو کس که دشمن یکدیگر باشند تنگ باشد و باین مصراع اشارت کرده است : (سم الغیاط مع المحبوب میدان) یعنی سوراخ سوزن با محبوب میدانست .

خلیل بن احمد در سخنان حکیمانه بسیار است از جمله گوید (اصفی ما یکون

(۱) یعنی هرگاه بر کاری توانا نباشی از آن درگذر و بکاری پرداز که میتوانی .

ذهن انسان وقت السحر (یعنی در سحرگاه ذهن آدمی از هروقت دیگر صافتر باشد و همو گوید (لا یعلم الانسان خطاء معلمه حتی یجالس غیره) یعنی آدمی بر خطای آموزگار خود وقوف نیابد تا آنگاه که باغیر آموزگار خود همنشین گردد و همو گوید (الدنيا مختلفات تاناف و مؤتلفات تختلاف) یعنی دنیا الفس مختلفات و اختلاف مؤتلفات باشد و همو گوید (اذا رایت من هو اعلی منی فذاك یوم استفادتی و اذا رایت من هو دونی فی العلم فذاك یوم افادتی و اذا رایت من هو مثلی فی العلم فذاك یوم مذاکرتی و اذا لم ارا احدا من هؤلاء فذاك یوم مصیبتی) یعنی هرگاه کسی را که از من دانشمند تر است به بینم آنست روز فایده بردنم و هرگاه کسی را که از من کم دانش تر است به بینم آنست روز فایده رساندنم و هرگاه کسی را که همتانند منست در دانش به بینم آنست روز مذاکراتم و هرگاه هیچکس از این سه کس را نه بینم آنست روز مصیبتم .

نگارنده گوید این سخن کسی است که شیفته دانشجویی و دانش پروریست و شیوه کسی است که عمر خود را بسیار قیمت نهاده و دانش را بهترین ذخیره ها و اندوخته های خود داند و برآستی سزد این سخن را آویزه گوش کردن و بر طبق آن کار بستن و حرام باد دانش بر آن کس که نه در جستجوی دانش باشد و نه در پروراندن و گستراندن آن و بدا بر آنکس که دو روزش برابر باشد .

و هم **خلیل گوید** (العلم لا یعطیک بعضه حتی تعطیه کلمک ثم انت فی اعطائه ایاک بعضه مع اعطائك اياه کلمک علی خطر) یعنی دانش پاره از خود بتو نبخشد تا تو تمام خود را باو نبخشی و تو بآنکه آن پاره از خود بتو داد و تو تمام خود را باو دادی بلند قدر باشی .

و همو گوید آدمی وقتی بجهل سالگی رسید خرد و هوشش کاملتر گردد و این سالی است که محمدص رسالت برانگیخته گردید آنگاه دیگرگون گردد و رو بکسانی رود تا بشصت و سه سالگی رسد و این سالی است که پیغمبر در آن از جهان برفت و همو گوید (لا یصل احد الی ما یحتاج الایعلم مالا یحتاج الیه) یعنی هیچکس نرسد بچیزی که حاجت دارد مگر بدانستن چیزی که بآن حاجت ندارد و همو گوید (انما یجمع المرء المال لاحد ثلثة کلهم اعدائه اما زوج امراته او زوج ابنته او زوجة ابنته) یعنی جز این نیست که مرد برای یکی از سه کس که دشمنان اویند مال گردکند یا شوی زنش و یا شوی دخترش و یا زن پسرش .